

نگاهی به: (مصاحبه رفیق اشرف دهقانی)



سازمان جریکهای فدائی حق ایران

دیجیتال کننده: نینا پویان

جای آنست گه خون موج زند در دل لعل
زین تقابن گه خزف می شکند بازارش
"حافظ"

صاحبہ رفیق اشرف دهقانی که اساساً "پیرامون مسائل حادجنبش ما دور میزد، موجب یک سلسله بحثها در درون جنبش شده است. این صاحبہ از جانب بسیاری از عناصر جستجوگر و صادق مورداستقبال قرار گرفت، و روزندهای جدیدی برای رهگشائی در امر پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به منظور راهیابیهای عملی بازنمود. دامنه مسائل طرح شده در این صاحبہ بسیار وسیع است. و رفیق اشرف با ایجاز تمام موضع و نظر خود را نسبت به آن مسائل بطرزی روشن بیان داشت همین ایجاز باعث شد که از یکسوبرخی از اپورتونیستها فرصت یابند و برای تاریک کردن مسائل اساسی بانک بردارند که این جزو "تحلیل" نمیکند. باشد "تحلیل" نمیکند ولی لااقل رفیق اشرف این "جراءت" را داشته است تا آشکارا "واضح و علنی" موضع خود را اعلام کند. اما این جواب آن اعتراض نیست. بلکه میخواهیم ببین آقایان بباید که تا چه حد خود به گفته های خود مومنند. اما جواب اساساً هدف این صاحبہ این نبود و نمیتوانست باشد. تحلیل جامع هریک از مسائل طرح شده در صاحبہ، آنچنان که بتواند جزئیات نظر را تشریح نماید، به فرمهای خاص خود نیازمند است و از عهده شکلی چون صاحبہ بر نمی آید. از آنها که بگذریم همین ایجاز موجب آن شد تا برخی از نقطه نظرات رفیق برای عناصر جستجوگر و رفقای صدیق بصورت مبهم باقی بماند. مقاله ای که فراروی شماست کوشش دارد تا

برخی از عمدۀ ترین مسائل طرح شده در مصاحبه‌را بررسی کند و بی‌پایگی این ادعای اپورتونیستها را که این گفته‌ها پشتونه مارکسیستی – لینینیستی ندارند، ذهنی‌اند و از این قبیل ترهات، نشان دهد.

اپورتونیستها برای اثبات این ادعای خود هرگز دست به‌نقدی جدی نمی‌زنند. آنها حکم صادر می‌کنند، اما دلیل نمی‌ورند. این دیگر بخودشان مربوط است. ولی نشان‌دادن اینکه چرا اپورتونیستهای ما چنین اتهامی را وارد می‌کنند به‌ما نیز مربوط می‌شود.

اپورتونیستها بعلت رابطه‌اشان با مارکسیسم – لینینیسم اینطور وانمود می‌کنند که مارکسیست – لینینیست صدیق کسی است که پشت‌بند هر حرفش دهها نقل و قول از مارکس و انگلس و لینین باشد. کائوتسکی نیز برای اثبات تزهای انحرافی خود بهمین شیوه توسل می‌جست و بهبهترین وجهی از متون مکتوب مارکس و انگلس استفاده می‌کرد. لینین در وصف او می‌گوید: "ناید فراموش کرد که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً" از برミداند و بطوریکه از مجموع نوشته‌های کائوتسکی بر می‌آید، در میز تحریر او یا در مغز او کشوهاي چندی وجود دارد که در آنها تمام نوشته‌های مارکس به مرتب ترین و راحت ترین طرزی برای نقل و قول کردن تقسیم‌بندی شده است". اما با این همه کائوتسکی خائن به انقلاب پرولتری بود.

مارکسیست – لینینیست‌های اصیل میدانند که تعامین حفظ کردن متون مارکسیسم – لینینیسم تا درک خلاق از جوهر انقلابی آن تفاوت از زمین تا آسمان است.

اپورتونیستها مارکسیسم – لینینیسم را برای نقاب‌زدن می‌خواهند، برای تحمیق‌دیگران، برای فریب تازه‌بمیدان آمدگان، و حال آنکه برای مارکسیست لینینیستها، مکتب مارکسیسم – لینینیسم رهنمای شیوهٔ تفکر و عمل انقلابی پرولتری است. این مقاله می‌خواهد با اشاره نشان دهد که علیرغم فقدان نقل و قول در مصاحبه رفیق اشرف، در پس ایده‌های آن آتش سرخ روح مارکسیسم – لینینیسم زبانه می‌کشد.

در تشریح و توضیح مسائل جنبش‌ها، لninین بزرگ پناهگاه‌اپورتونيست‌های حقیر ماشده است. آنها به هر دست اویزی برای نشان دادن "اصالت" حرفهایشان از آثار لninین قطعاتی طویل بیرون می‌کشند. اما باید قبول کرد که اپورتونيست‌های ما طوطیان شکرشکن شیرین گفتارند. آنها لninین را "میخوانند" از او نقل و قول می‌آورند، ولی در نزد آنان آتش و عصیانی که در پس کلمات رهبر کبیر پرولتاریای جهان شعله می‌کشد به کلمات سرد و بیجانی تبدیل می‌شود که جز برای طوطیان تکرارگو برای هیچکس دیگر بکار نمی‌آید آنها کلمات را می‌گیرند اما معنی آن را فدامیکنند. فدای دید محدودشان. آنها از لninین "نقل و قول" می‌کنند ولی با همان منطقی آنها را تفسیر مینمایند که لninین عمری را در مبارزه با آن صرف کرد. یعنی منطق اکونومیستی. متاء سفانه در اینجا نمی‌توانیم به تمام موارد شایع در جنبش کمونیستی ایران بپردازیم. اما قول میدهیم این ادعا را که دید غالب در جنبش ما دیدگاهی اکونومیستی است در مقاله‌ای دیگر به تفصیل روش کنیم. در این مقاله تآنچایی با این دیدگاه مصاف خواهیم کرد که در نشان دادن مفهوم کار سیاسی – تشکیلاتی از نظر لninین و از نظر آقایان لازم است. چرا فقط در رابطه با مفهوم کار سیاسی – تشکیلاتی و نه فراتر از آن؟ زیرا این مقاله در تائئید ایده‌های سرخ‌مطرح شده در جزو "محاسبه با رفیق اشرف دهقانی" نوشته می‌شود و مجبوراً است خود را در دایرهٔ تنگ باصطلاح "انتقادات" (۱) وارد محدود کننده تاباعث آشوب‌فکری خواننده نگردد.

لninین دربارهٔ کار سیاسی – تشکیلاتی چه می‌گوید؟

لninین در کتاب خود، چه باید کرد؟ ایده‌های اساسی خود را دربارهٔ وظیفهٔ پیشاہنگ پرولتاریا و مضمون کلی آن بیان کرد. لninین گفت "تاریخ تمام کشورها گواهی میدهد که طبقهٔ کارگر با قوای خود منحصراً" می‌تواند

(۱) این باصطلاح انتقادات تاکنون بصورت مستندی بیرون نیامده است و عمدها "در بحثها و جدلها موجود خودنمایی می‌کنند".

آگاهی ترویونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، با کارفرمایان مبارزه کند، و دولت را مجبور به صدور قوانینی نماید که برای کارگران لازم است و غیره، لnin در همانجا بارهای بار متذکر شده است که آگاهی سوسيالیستی، تنها و تنها از طریق پیشاہنگ طبقه کارگر میتواند به میان آنها بردگشود. تمامی جنگ لnin با اکونومیستها بر سر همین مسئله به ظاهر کوچک دور میزد. لnin اعتقاد داشت که پیشاہنگ باید بکوشد تا سطح مبارزه توده‌ها را ارتقاء دهد، مضمون آنرا غنی‌ترسازد، و میدان عمل را هرچه بیشتر وسیعتر کند و این را با پیگیری تاجائی تعقیب نماید که منجر به کسب قدرت حاکمه گردد. از این نظر برای لnin همواره بین آنچه توده‌ها میخواهند، و آنچه پیشاہنگ میخواهد، آنچه که توده‌ها می‌بینند و آنچه که پیشاہنگ می‌بیند، آنچه که "بیشتر مورد استفاده" است و آنچه که "بیشتر قابل استفاده" است شکافی وجود دارد که تنها با کار پیگیر و سخت پیشاہنگ میتواند پرشود.

همواره توده‌ها (بتدا) بدنبال نتایج محسوس می‌روند. پیشاہنگ باید با تربیت سیاسی توده‌ها، آنها را به انقلابی خودشان آگاه سازد و آنرا در جهت تخریب نظام فعلی، نظامی که بر علیه آنها عمل می‌کند بکار گیرد. لnin یکی از مهمترین وسائل برای تربیت سیاسی توده‌ها را افشاء‌گریهای همه‌جانبه سیاسی میدانست. باید دید منظور لnin از افشاء‌گریهای همه‌جانبه سیاسی چیست؟ اینرا از زبان خود او بشنویم، و برای این منظور از کتاب چه باید کرد؟ لnin کمک می‌گیریم:

.... "هرگاه کارگران در واقعی و حوادث مشخص سیاسی و آنهم حتما" روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی‌شان مورد مشاهده قرار دهند، هر گاه آنها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عمل" در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی بکار ببرند، در اینصورت معرفت توده‌های کارگر

نمیتواند معرفت حقیقتاً "طبقاتی باشد. کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه، کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد بخود وی معطوف می‌دارد. سوسيال - دموکرات نیست. زیرا طبقه، کارگر برای اینکه خودرا بشناسد باید برمunasیات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد وقوف و تصوری که تنها دارای جنبه، تئوریک نباشد یا بعبارت صحیح‌تر، بنای آن بیشتر بر تجربیات حیات سیاسی باشد تا بر تئوری و بهمین جهت موعظه‌سرایی اکونومیستهای ما حاکی از اینکه مبارزه اقتصادی وسیله‌ایست که از همه وسیع‌تر برای جلب توده‌ها به نهضت سیاسی قابل استفاده است از لحاظ اهمیت عملی خود بی‌نهایت زیانبخش و منتها درجه ارجاعی است. برای اینکه کارگر بتواند سوسيال - دموکرات بشود باید طبیعت اقتصادی و سیمای اجتماعی و سیاسی مالک و کشیش و اعیان و دهقان، دانشجو و ولگرد را روشن در نظر خود مجسم کند. جنبه‌های ضعف و قوت آن را بشناسد. بتواند بکند آن جملات رایج و سفسطه‌های رنگارنگی که هر طبقه و هر قشر با آنها نیات خود پرستانه و باطن حقیقی خویش را می‌پوشاند، پی ببرد. بتواند تمیز دهد که کدامیک از موءسسات و قوانین فلان یا بهمان منافع را منعکس می‌سازند و همانا چگونه منعکس می‌سازند. ولی این "تصور روشن" را از هیچ کتابی نمی‌شود بدست آورد. اینرا فقط مناظر زنده و افشای بدون فوت وقت آنچیزهای می‌تواند بدست دهد که در لحظه، کنونی در پیرامون ما روی میدهد. و درباره، آن همه‌و هر کس بنا به سلیقه، خود صحبت یا اینکه اقلای نجوا می‌کند و در فلان و فلان واقعه، فلان و فلان پیکره و فلان و فلان حکم دادگاه و غیره و غیره متظاهر گشته است. این افشاء‌گریهای هم‌جانبه سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده‌ها می‌باشد".

اجازه دهید ایده‌های لنین را تشریح کنیم. در اینجا وظایف پیشاہنگ در زمینه، مذبور صریحاً ابراز شده و لنین بطور روشنی درک خود را از کار سیاسی نیز بیان کرده است. در یک کلام کارسیاسی به‌مفهوم تربیت سیاسی

توده‌ها و پرورش روح فعالیت انقلابی آنها می‌باشد. در پاراگرافی که از لینین نقل شد می‌بینم که باید مناسبات طبقاتی و نقش هر یک از طبقات در مبارزه طبقاتی و همانندیها و ناهمانندیهای آنان و بالاخره روش‌کردن مرز طبقات با یکدیگر تشریح شود. ولی تشریح آنچه که گفته شد چیزی نیست جز همان تحلیل طبقاتی جامعه، و تحلیل طبقاتی جامعه بطور درست مستلزم شناختی علمی از روند حرکت جامعه بطور کلی و تحلیل علمی مشخص از جامعه مفروض است. اما این شناخت علمی و این تحلیل علمی از عهده چه بخشی از طبقه بر می‌آید، تنها از عهده روش‌فکران انقلابی آن. بنابراین روش‌فکران انقلابی طبقه پیشاہنگان او وظیفه‌دارند تحلیلی طبقاتی از جامعه ارائه دهند. اما وظیفه پیشاہنگ در همینجا ختم نمی‌شود. زیرا طبقه قادر نیست این تحلیل را بهمان صورت که هست جذب کند، و از همین لحاظه فقط شناخت جامعه و تحلیل طبقاتی آن بر عهده پیشاہنگ است، بلکه وظیفه‌ای مهمتر از آن نیز بر دو شش قرار می‌گیرد، و آن "توده‌ای کردن این شناخت است" . . . پیشاہنگ برای انجام این امر نمی‌تواند برای توده‌ها همان پروسه‌ای را تکرار کند که خود از آن طریق به نتایج مطلوب رسید. او نمی‌تواند به تکرار کلیات اکتفا کند. کلیاتی که اگر چه درستند، ولی درک درستی آنها تنها از عهده یک ذهن نسبتاً پیچیده بر می‌آید.

پس چگونه می‌توان این وظیفه را انجام داد؟ " در واقع و حوادث مشخص سیاسی و آنهم حتماً " روزمره ". با انتکاء به تجربه و حوادث اجتماعی که در زیر چشم ما می‌گذرد. حقیقت آنستکه طبقه یکشیه م. ل. نمی‌شود، این امر مستلزم گذشت یک پرسه طولانی است. بلکه مهم اینست که طبقه ارزیابی ماتریالیستی را " عمل "، در زندگی خود بکار بندد. اما برای اینکه بتواند " عمل ارزیابی ماتریالیستی را بکار گیرد. باید یک نظر ماتریالیستی داشته باشد. این نظر ماتریالیستی را پیشاہنگ برای او تهیه می‌بیند، یعنی باید تهیه ببیند، در اینصورت پیشاہنگ مجبور است هر حادثه اجتماعی را

برای توده‌ها تفسیر کند و ماهیت طبقاتی آن را نشان دهد. و بگوید که طبقه نسبت به آن چه موضعی باید اتخاذ کند.

مثلاً "نمونه رفراندوم را در نظر بیاورید، یا مجلس موئسسان را یا قانون اساسی را یا موضع‌گیری "کمیته مرکزی" حزب توده را در قبال شرایط موجود. یا "مجلس خبرگان" را پیشاہنگ می‌باشد بدون "فوت وقت" در یک پروسه همه‌اینها را برای توده‌ها تشریح کند، ماهیت طبقاتی آن را بشکافد، و نشان دهد و به توده‌ها بفهماند که هر یک از این‌وقایع در جهت منافع چه کسانی، چه طبقاتی و بر علیه چه طبقاتی است. و یا اگر شاه مردم را بهزیر رگبار می‌گیرد، پیشاہنگ برای توده‌ها تشریح می‌کند که این عمل از چه موضع طبقاتی است و چرا؟ اگر تحصن کارگران را به خون می‌کشند، اگر خلق کرد را قتل عام می‌کنند، اگر به سرمایه‌داران کله‌گنده می‌لیاردها تومان وام می‌دهند و در مقابل به کارگران می‌گویند، "اندرون از طعام خالی دار، تا در آن نور معرفت بینی" پیشاہنگ برای آنها تشریح می‌کند که این‌همه از کجا ناشی می‌شود و در این پروسه ارزیابی ماتریالیستی، تحلیل مارکسیستی—لنینیستی خود را وارد طبقه کارگر می‌کند، بنحوی که طبقه "عملاء" آن را بکار می‌گیرد. پیشاہنگ وظیفه دارد در وجه دیگر نیز اینکار را انجام دهد، او باید مثلاً "برای کارگران تشریح کند که منافع خلق کرد چه رابطه‌ای با منافع او دارد. و طبقه کارگر چه موضعی باید نسبت به این‌وقایع و حوادث داشته باشد.

وقتی مارکسیسم—لنینیسم صحبت از همگامی با توده‌ها می‌کند، معناش همینست. یعنی از زندگی و موقعیت اجتماعی توده‌ها، راجع به مسائلی که "همه و هر کس بنا به سلیقه خود صحبت یا اینکه نجوا می‌کنند" تحلیلی مارکسیستی—لنینیستی، تحلیلی از موضع پرولتری ارائه دادن و آن را میان توده بردن است. اپورتونیستهای ما چه می‌کنند؟ بهنگام رفراندوم آنقدر صبر می‌کنند تا ده روز مانده به رفراندوم، آنوقت یک اعلامیه میدهند که ما باین دلایل شرکت نمی‌کنیم و در همینجا وظیفه خود را تمام شده

میدانند و یا با آنکه ادعا میکنند کتاب چه باید کرد؟ لnin را هزاربار خوانده‌اند، از احکام بالا تفسیری اکونومیستی ارائه میدهند و آن را اینطور میفهمند " همان‌کاری را کنیم که توده‌ها میخواهند" و آنوقت این را بحساب " پیوند با توده‌ها" " عشق به توده‌ها" جا میزنند و برای آن الم شنگه برآه میاندازند.

لnin در آخر همان پاراگراف ذکر شده هدف افشاء‌گریهای همه‌جانبه سیاسی را متذکر میشود. هدف افشاء‌گریهای همه‌جانبه سیاسی پرورش روح فعالیت انقلابی توده می‌باشد. افشاء‌گریهای سیاسی میخواهد با ایجاد تحول در نظرات توده‌ها و با مادی‌کردن ایده‌های انقلابی در آنها، توده‌های کارگران را به عرصه فعال مبارزه انقلابی بکشاند. یعنی به عرصه تغییر. تمام فعالیت انقلابی اینجا خود را نشان میدهد و خود را به محک میسپارد. و هم در اینجاست که یکی دیگر از مهمترین وظایف پیشاہنگ نمودار میشود. وظیفه‌ای که مرکز ثقل تمام وظایف دیگر است و بدون انجام آن در حقیقت پیشاہنگ مفهوم واقعی اش را باز نمی‌یابد. یعنی تعیین شیوه‌های مبارزه موافق آن میان شکل اصلی مبارزه که قادر است آن ایده‌ها را تحقق بخشد. باید این انرژی انقلابی آزاد شده را در کانالی هدایت کرد که بتواند به نتایج مطلوب برسد. و این نتیجه مطلوب اگر بخواهیم بطورکلی از آن صحبت کنیم هرچه وسیعتر کردن دامنه مبارزات و تحکیم موقع پرولتاریاست و همه اینها بسوی یک هدف که همانا کسب قدرت سیاسی از جانب پرولتاریاست هدایت میشود. باید اهداف مبارزه را برای توده‌ها تشریح کرد سپس شیوه مبارزه را، راه دست‌یابی به آن اهداف را نشان داد، باید اشکال سازمانی این مبارزه را تعیین نمود. و اینهمه را به توده‌ها قبولاند. و روحیه تشکیلاتی و نظم‌پذیری را در آنها بوجود آورد.

رفیق اشرف همه اینها را در دو جا بطور کلی بازگو کرده است، یکی در مقابل این سؤال که:

س - در اینمورد به نظر شما چه باید کرد؟

ج - همانطور که گفتم باید اوضاع را برای مردم تحلیل کنند و نشان دهند چه طبقه یا طبقاتی حکومت را در دست دارند و چه نیروهایی در میدان مبارزه هستند و چه نیروهایی را میتوان به میدان کشید و به چه شیوه باید مبارزه کرد" . ص ۲۳

و یا در جای دیگر... "یعنی فکر میکنید که همینقدر که گفتند فلان موضوع فلان حالت را دارد و وضع را روشن کردند . وظیفه آنها تمام است . ولی لاقل برای مارکسیست‌ها این تازه طرح وظیفه است . و تبلیغ مارکسیستی علاوه بر افشاء‌گری باید راه حل موضوع طرح شده را نیز ارائه کند ، مارکس میگفت بحث اصلی برسر تغییر جهان است . اگر یک سازمانی که مدعی مارکسیسم است فقط به تشریح چگونگی بازگشت اختناق بپردازد هنوز کاری نکرده است ، حتی اگر علل بوجود آمدن این وضع را توضیح دهد ، هنوز هم وظیفها خود را صورت نداده است . بلکه علاوه بر اینها مثلًا" در این مورد راه حل جلوگیری از اختناق را با توجه به واقعیات و امکانات باید ارائه کند ، و نیروهای انجام دهنده این وظایف را مشخص نماید و به تشکل آن نیروها بپردازد"

در این جملات روح ایده‌های لنین نهفته است ، لتنین میگفت همواره باید وضعیت موجود را تغییر داد . از هر موقعیت بعنوان زمینه‌ای برای بسط و گسترش انقلاب سود جست و تمام محک درستی و نادرستی عمل را در این رابطه ارزیابی میکرد . مسئله بسیج توده‌ها برای پیشبرد انقلاب است و حال آنکه سازمانهای ما از این مهم غافلند ، چون اپورتونیسم آنها اجازه نمیدهد تا این مسئله حاد ، و اساسی را درک کنند .

ادراک لتنین را از کار سیاسی دیدیم ، باید توده‌ها را تربیت سیاسی کرد ، یعنی آنها را بیدار و آگاه کرد ، به منافع واقعی‌شان آشنا کرد ، نتیجه تربیت سیاسی باید پرورش روح فعالیت انقلابی باشد ، پس توده‌های بمیدان آمده‌را باید سازمان داد تا جنبش بتواند به‌اهداف خود نائل‌آید .

وقتی اپورتونیستها این سطور را میخواهند ، احتمالا" خنده استهزا

آمیزی بر لبانشان نقش می‌بندد، و یا در نزد هواداران بی‌تجربه خود بادی به غب‌غب انداخته می‌گویند، همه‌اینها درست! اما یک چیز هست، و آن اینکه تمام این وظایف تنها از عده "حزب طراز نوین" طبقه کارگر، "ستاد روزمند پرولتاریا" بر می‌آید.

بگذارید برای اینکه اپورتونیستها لحظه‌ای برای این کشف بزرگ دلخوش باشند، حرف آنها را قبول کنیم اما با این شرط که ببینیم با قبول این حکم به چه نتایجی میرسیم. نظر شایع هوادارن "اصل لنینی" حزب براین اساس قرار دارد، که بدون حزب نمی‌توان استراتژی و تاکتیک انقلاب را تعیین کرد. طبق این نظر از آنجا که در شرایط فعل حزب وجود ندارد، بنا براین جنبش نمی‌تواند استراتژی و تاکتیک داشته باشد. معنی این گفته‌ها چیست؟ پیشاہنگ قادر نیست (اصلاً پیشاہنگ وجود ندارد). به تودها بگوید که چه باید بکنند. در نتیجه، خود بخود پیشاہنگ در مقابل سؤال تودها که چه باید کرد؟ می‌گوید صبر کنید تا حزب تشکیل دهیم عجالتاً "سرتان به کار خودتان گرم باشد و اگر در این زمینه کمکی از دست ما ساخته است مضايقه نمی‌کنیم. وقتی استراتژی روش نباشد، وقتی تاکتیک معلوم نباشد، هیچ چیز باقی نمی‌ماند جز دنباله رو تودها بودن، و لنگلنگان از پس آن قدم برداشتند. تمام سازمانهای ما از خرد و کلان چنین می‌کنند. انرژی مصرف می‌کنند، زحمت می‌کشند، اما در خدمت چه؟ در خدمت تقویت ایدئولوژی رفمیستی، بورژوازی، بدنبال کارگران میدونند. آنها تحصن می‌کنند، اینها زود با هم رقابت می‌کنند تا "رهبری" آنرا بدست گیرند آنها اعتصاب می‌کنند، اینها زود کوشش می‌کنند تا آنرا "سازماندهی" کنند. دم خروس از لای قبایشان بیرون آمده است. آنها پشت اصل لنینی حزب خود را مخفی کردند تا بتوانند مروج یک ایدهٔ ضدلنینی، مروج یک دید اکونومیستی باشند. وقتی به‌اینها اعتراض می‌شود قیافهٔ حق بجانبی به‌خود می‌گیرند و می‌گویند شما ذهنی فکر می‌کنید، باید "واقعیات ملموس" "واقعیات مشخص را دید آقا" شرایط مساعد" نیست "تودها آمادگی" ندارند. در این‌مورد

خواننده میتواند به کتابی رجوع کند که اپورتونیستها بظاهر به آن عشق میورزند. به کتاب چه باید کرد؟ لینین. ببینید چقدر واژه‌های که اینان در زندگی روزمره، سیاسی خود بکار میبرند، با آن واژه‌های اکونومیستی و با همان محتوی مطابقت دارد، و شبیه است. و ببینید چقدر اعتراضات و اتهامات اینان به اتهاماتی که اکونومیستها بر لینین وارد میکردند شبیه است. اکونومیستها نیز لینین را بخاطر آنکه میگفت باید از آنچه هست فراتر رفت متهم به ذهنیگری و کم‌بها دادن به "عنصر ارثکتیف" مینمودند. اکنون اپورتونیستهای ما نیز با همان دیدگاه مسائل را به نقد میکشند.

اپورتونیستهای ما که واقعاً "کار میکنند، و این کار را به رخ دیگران هم میکشند قیافه حق بجانبی بخود میگیرند و می‌پرسند" بنظر شما اینها هیچ فایده‌ای ندارد، دیدید که "مطلق‌گرا" هستید و "یک شکل از مبارزه را مطلق میکنید". بگذارید جواب اینان را هم از زبان لینین آموزگار بزرگ و هم از زبان اشرف شاگرد او پاسخ بگوئیم. لینین قاطعانه در مقابل اینان میگفت "اینکه شما هرچه برایتان میسر بود کرده‌اید، من هرگز در فکر انکارش نبودم. ولی من مدعی بوده و هستم که فهم کوتاه‌بین شما دایره "مسیر" را محدود میکند". لینین بدنبال همین میافزاید "این خنده‌آور است که انسان درباره، "سازمان پیکارجوئی" صحیت کند که کارش مبارزه در راه "نزدیکترین درخواست‌های سیاسی" و یا "مبارزه اقتصادی با کارفرمایان و حکومت" باشد" صفحه ۱۱۴ چه باید کرد. و رفیق اشرف در جواب این سؤال که: — منظورتان اینست که سازمان در حال حاضر هیچ‌کاری انجام نمیدهد؟ پاسخ میدهد:

بهیچوجه چنین نیست، من آنچه را که سازمان انجام میدهد نفی نمیکنم ولی بدنبال جریان شنا کردن چیزیست و پیش‌اپیش آن حرکت‌کردن چیز دیگر.

خواننده می‌بیند که حتی کلمات تا چهاندازه بهیکدیگر شبیه‌اند و حتماً متوجه این موضوع می‌شود که جنگ، همان جنگ دو دیدگاه در جنبش‌کمونیستی

است. که جنگ بین دیدگاه انقلابی لینینیستی با دیدگاه اکونومیستی است. با این فرق که در آن زمان اکونومیستها صاف و پوست کنده در "مقابل" لینین قد علم میکردند و در اینجا اپورتونیستهای ما خود را در پشت‌نام لینین مخفی میکنند و با فریادهای "اصلی" کوشش میکنند همچنان خر مراد را پیش برند.

اما آیا واقعاً "مارکسیسم - لینینیسم" برآنسته تنها یک حزب انقلابی میتواند استراتژی و تاکتیک را ارائه دهد؟

این با تمام قوانین شناخت و با تمام تجربه‌های واقعی در تخالف است. ارائه برنامه انقلابی ربطی بوجود یا نبود حزب ندارد. مگر خود این آقایان پشت سرهم برای دولت موقت برنامه صادر نکردند!!! گویا آقایان فراموش کردند که ما حزب نداریم، و آنها حق چنین کاری را ندارند. از اینها بگذریم، شاید کار بیجایی بود، اما خود این کتاب چه باید کرد؟ که اپورتونیستها دل و روده آن را بیرون کشیده‌اند و آن را به مرداری تبدیل کردند، اینرا چگونه توجیه میکنند. آیا لینین این اثر را بخاطر آنکه حزب داشت، توانست بنویسد، مگر مارکس کتاب کاپیتال را که تحلیل یک فرماسیون است و براساس آن استراتژی و تاکتیک کلی پرولتاپیای جهان تعیین میشود به‌کمک حزب نگاشت. احتمالاً این آقایان شرایط ارائه برنامه انقلابی را با شرایط تحقق گامل آن اشتباه میگیرند و بهمین جهت خود را محکوم می‌سازند تا دنباله‌رو توده‌ها باشند و بخود این فرصت را می‌بخشند تا به سخنان آنهاییکه حرف از "چیزهای غیر ملموس" می‌زنند، برچسب ذهنیگری، و امثال‌هم را بزنند. آنها برای توجیه ناتوانی و محدودیتهای بینشی خود در امر مبارزه در پشت لینین مخفی می‌شوند. این را باید فهمید و با آن مبارزه کرد.

اما آن کشف اپورتونیستها، مبنی بر اینکه افشاء‌گریهای همه جانبه، سیاسی وظیفه، یک حزب است، آنهم درست نیست. در این زمینه خواننده میتواند به منبع اصلی که همانا کتاب مذکور لینین است مراجعه نماید و ببیند

لنين چگونه گروهها و محافل را بخاطر کمکاری و محدود کردن شاعع افشاء — گری بهباد انتقاد میگیرد. اما لنين اعتقاد داشت که گروهها و محافل روسیه بشرط تشكل این کار را میتوانند در سطحی بهتر و با ذخیره انرژی بیشتری انجام دهند. نهانکه انجام خود کار را تا تشکیل چنین حزبی به تعویق بیاندازد.

بگذارید نتیجه‌گیری کنیم.

اگر نگاهی به نشریات سازمانها و گروههای موجود در ایران بیاندازیم، اگر به عمل آنها نگاه کنیم، هیچ چیز جز اکونومیست خالص نمی‌یابیم. آنها درک درستی از احکام لنينی ندارند. مثلاً "درک آنها از افشاگری به چاپ این یا آن سند، به گزارشی کوتاه از این یا آن واقعه محدود می‌شود. و حال آنکه دیدیم لنين دامنه افشاء‌گریهای سیاسی را تا کجا میکشاند و انجام آن به چه پیگیری پایان ناپذیری نیازمند است. ما دیدیم که لنين افشاء — گریهای سیاسی را برای تربیت سیاسی توده‌ها و پرورش روحیه انقلابی توده‌ها، و تشویق هرچه بیشتر آنها به پراتیک انقلابی میخواهد. عصارهٔ اندیشهٔ لنين اینست، کوشش در ارتقاء هرچه بیشتر پراتیک انقلابی توده‌ها، و بالا بردن اشکال مبارزاتی آنها.

اپورتونیستها که خود را اینهمه هوادار کار "سیاسی — تشکیلاتی" میدانند، آیا همین ادراک را دارند. بهیچوجه آنها واژه را میگیرند و محتوى آنرا خود تعیین میکنند، نه آنکه لنين. وقتی اپورتونیستهای ما از کار سیاسی — تشکیلاتی صحبت میکنند، یعنی با چند کارگر ارتباط برقرار کردن، تشکیل سندیکا دادن، آنهم بدون آنکه برای توده‌ها روشن کنند این وسیله در چه محدوده‌هایی میتواند کارآئی داشته باشد. اینست درک آقایان از کار سیاسی — تشکیلاتی آنها هرگز بطور وسیع، حتی در حد خودشان برای تربیت سیاسی توده‌ها کار فعال انجام نمیدهند. آنها هیچگاه به توده‌ها نمیگویند به چه شیوه‌ای باید مبارزه کند تا از آن طریق به سرمنزل مقصود برسند. اشکال مبارزاتی برای آنها همان اشکالی است که توده‌ها خود

انتخاب کرده‌اند. به شعارهای سازمانها و گروههای موجود نگاه کنید همگی تثبیت موقعیت موجود را میخواهند. به شعارها نگاه کنید، همه آنها شعارهای سازمانی است. آنهم عمدتاً "سازمانهای صنفی". پیش بهسوی سندیکا" پیش بهسوی تشکیل شورا (اپورتونیستها میگویند والله این شار سیاسی است) و از این قبیل: اپورتونیستها توجه ندارند (نمی‌توانند داشته باشند) که اگر لینین شعار همه قدرت بدست شوراها را داد، در آنجا شوراها عملاً "قدرتی مادی بودند. حتی لینین این شعار را وقتی منشویکها قدرت شوراها را بدست داشتنند عنوان نکرد. بلکه زمانی عنوان کرد که شوراها میتوانستند عملاً" در خدمت پیشبرد اهداف بلشویکی باشند. عمل لینین در حقیقت بیانگر این است که او همواره در ارائهٔ شعارها بهنتایع عملی حاصله نگاه میکرد و میدید که آن شعار چه تأثیری در تغییرموازنۀ نیروهای طبقاتی دارد، و این تغییر درجهٔ منافع پرولتاریاست یا نه در همینجا یادآوری کنیم که ما مخالف شعار تشکیل شوراها نیستیم، بلکه آنچه بدان معتبرضیم یکسان‌گرفتن این شوراها با شوراهایی است که درروسیه بوجود آمده‌بود. این نیز حسن، دیگری از الگوسازی اپورتونیستهای ماست. شکل را گرفته‌اند، و محتوى آنرا رها کرده‌اند.

اینجا قدرت واقعی و عملی در دست دیگران است، آنوقت آقایان شعار تشکیل شوراها را میدهند. این سودای خامی است اگر فکر کنیم بعد از این میتوان شعار "همه قدرت بدهست شوراها" را طرح نمود. چرا این کار را میکنند. شاید بعلت "وفاداری" به لینین و احترام به انقلاب کبیراکتیر، الگوی آنجا را میخواهند پیاده کنند!!! شوراها در روسیه محصول مبارزه توده‌ها بود، توده‌های مسلح آن را بوجود آوردند و از آن حفاظت میکردند. نه اینکه چند نفر بنشینند، اساسنامه‌ای بنویسند و بعد دلشان خوش باشد که شورا دارند. در اینجا اپورتونیستهای ما میخواهند حتماً "واول شوراها را ایجاد کنند و بعد دربارهٔ مبارزه‌ای که این شوراها باید انجام دهند صحبت کنند... در این خط فکری همواره "شکل" بر "محتوى" مقدم است.

همیشه محتوی باید حبس شکل باشد. درک فرمالیستی آنها از لنین بازتاب عملی خود را در تمام شئون نشان میدهد و آنها را تا سطح یک اکونومیست پائین می‌آورد. آنها کلمات لنین را اخذ میکنند و آنرا از روابط عینی جدا میسازند و الگوهای خود را بجای واقعیت می‌نشانند و سپس تصمیم به پیاده کردن آن در واقعیت میگیرند. و آنوقت اسم این را میگذارند "مشی توده‌ای - انقلابی". واقعاً خندهدار است، کرنش در برابر جنبش خودبخودی، محدود بودن در آن و شوق برنيامدن از میان آنرا "مشی توده‌ای" بنامیم! چگونه متوان دنباله‌روی از جنبش خودبخودی را، با تقدیس‌وضع موجود، و دو دستی به‌آن چسبیدن را "انقلابی" نامید. به قول رفیق اشرف "باور کنید آنها دروغ می‌گویند". می‌بینید که چگونه میخواهند با لفاظی، با کلمات دهان‌پرکن عناصر صادق ولی بی‌تجربه را فریب دهند. می‌بینید که چگونه آنها نقاب مارکسیسم بر چهره میزنند تا ایده‌های ضد مارکسیستی - لنینیستی خود را پیش ببرند.

آنها واژه کار سیاسی - تشکیلاتی را گرفتند، بعد با دادن محتوی اکونومیستی به‌آن، آن را تحت عنوان "مشی توده‌ای - انقلابی" ترویج میکنند. و آنوقت اگر کسی یا کسانی پیدا شوند و اعتراض کنند و یامشтан را وا کنند، فریاد میکشند شما "مطلق‌گرا" هستید، شما یک شکل از مبارزه را مطلق میکنید، شما ذهنی هستید به "واقعیات مشخص" توجه‌دارید، میخواهید "جدا از توده" حرکت کنید... و بدین ترتیب قصد دارند در هیاهوئی پس بزرگ حرف معتبرضیں و افشاگران به‌گوش دیگران نرسد.

(۱) بیک معنا نام "مشی توده‌ای" میتواند درست باشد و آن در صورتی است که اینان، یکی از اصلی‌ترین جنبه‌های "مشی" "گمیته مرکزی حزب توده را که همانا دنباله‌روی از جنبش خودبخودی است بعنوان یک "اصل" قبول داشته باشند و به‌احترام آنها نام مشی خود را "توده‌ای" گذاشته باشند. اما منظور اینان این نیست، بلکه کلمه "توده‌ای" در رابطه با خود توده‌ها مطرح می‌شود.

نه آقایان، کمی آرام بگیرید. وقتی لnin از کار سیاسی - تشکیلاتی صحبت میکرد این چیزها را در نظر داشت: توده‌ها را تربیت سیاسی کردن، مناسبات طبقهٔ کارگر را با تمام طبقات دیگر نشان دادن، وحدت و تضاد او را در زندگی روزمره با تمام طبقات دیگر نمایاندن، اهداف مبارزه را تعیین کردن. آنها را برای توده‌ها تشریح نمودن، شیوهٔ مبارزه متناسب با آن اهداف را کشف کردن و آنرا به توده‌ها قبولاندن و سازمان لازم برای عمل را بآنها بخشیدن.

اما وقتی شما از کار سیاسی - تشکیلاتی صحبت میکنید یعنی: با چند کارگر ارتباط گرفتن و با آنها "حوزه" داشتن، و در تشکیل سندیکاهای صنفی کمک کردن و شرکت کردن. ما اعتقاد داریم برخلاف قبیل و قال شما این دو اساساً با هم متفاوت است. یکی دیدگاه لnin است، یکی دیدگاه اکونومیستی. ما با این دومی مخالفیم. ما اعتقاد داریم شما خود را پشت نام لnin مخفی کرده‌اید، و ما وظیفهٔ خود میدانیم با این دیدگاه مبارزه کنیم و آنرا افشاء کنیم.

دربارهٔ شعار تسلیح توده‌ها، و امکان هجوم امپریالیستها

کم نیستند آنها که میپرسند: اگر شما اعتقاد دارید دولت کنونی وابسته است، پس دیگر چرا احتمال هجوم امپریالیستها را میدهید؟ همین پرسش را اپورتونیستها نیز می‌کند اما بصورتی دیگر. آنها ظفرمندی بخود میگیرند و با لحنی که از شادی و تمسخر لبریز است میگویند "از یکطرف میگویند دولت وابسته است، و از طرف دیگر میگویند امپریالیستها حمله خواهند کرد، بله آقا تناقض دارد، تناقض". آیا واقعاً تناقض دارد. این بعده‌هه خود خواننده است تا در آخر بحث نتیجه‌گیری کند. عجالتاً باید خود مسئله‌را شکافت.

در جنبش کمونیستی ایران در تحلیل نهائی دو دیدگاه راجع به تغییر و تحول جامعه وجود دارد. یکی دیدگاهی که هرگونه تغییر و تحول اجتماعی را در پرتو تضاد اصلی جامعه که خلق و امپریالیسم است بررسی میکند و دیگری دیدگاهی که بنحوی از انحصار این تضاد را کم رنگ کرده (و یا حتی در مواقعي محو میکند) و در هر صورت تضاد دیگری مثل " کار و سرمایه را بنیاد تحلیل خود قرار میدهد. هر یک از این دو دیدگاه به نتایج خاص خود میرسند. ما از جمله جانبداران دیدگاه اولیم و بهمینجهت اعتقاد داریم اگر تحولات اخیر کشور ما بدون آنکه در رابطه با این تضاد و براساس آن تحلیل شود ، چیز پوچ و مهمی خواهد بود.

خواننده میرسد درست . ولی این مسئله چه ربطی با مسئله مورد بررسی ما دارد؟ ربطش اینست . اگر ما از این دیدگاه به مسئله نگاه کنیم آنوقت تغییر و تحول رابطه امپریالیسم با ماشین دولتی ، تابعی از تغییر و تحول رابطه امپریالیسم با خلق است .

از وقتی که جنبش مبارزاتی خلق ما اوچ گرفت ، تئوریسین‌های امپریالیست و مزدوران آنها تمام کوشش خود را براین نهادند که " کنترل " آنرا بدست آورند مسئله اساسی کنترل جنبش بود . آنها تمام تدابیر خود را بکار بستند و از روش‌های سیاسی و دیپلماتیک گرفته تا سرکوب خشونت‌بار دولت نظامی همه را آزمودند . و زمانی که دیدند دولت محمد رضا شاه در هیچ حالتی نمیتواند جنبش را تحت کنترل درآورد و گسترش بیشتر مبارزه یعنی وارد شدن به یک مرحله نوین مبارزه که در آن پیروزی بی‌شک از آن خلق بدرهبری پرولتاریا و پیشاهنگان رزمnde واقعی اش هست . آنوقت تدبیری جدید اندیشیدند ، خیلی آسان و راحت شاه را از ایران بیرون برdenد و او را خلع کردند . شاه سگزنجیری امپریالیستها بود . اما وقتی دیگر وجود او برای پیشبرد منافع امپریالیستی کاربردی نداشت . امپریالیستها از او دست شستند و حتی بداعدام اعوان و انصارشان راضی شدند . چه کسانی میتوانستند جایگزین آنها شوند . کسانی که میتوانند از یکسو جنبش را کنترل کنند و

از شتاب تند آن بگاهند، و از سوی دیگر اساسی ترین منافع او را حفظ کنند.

آیا خواننده بباید می‌آورد چگونه بلا فاصله بعد از به قدرت رسیدن

حکومت امروزی پایان انقلاب اعلام شد. آیا بباید دارد، که هرگونه اعتراض

و اعتراض نام خیانت بخود گرفت. می‌بایست "چرخ تولید" بگردش درآید.

اما کدام تولید! همان تولیدی که یکسره درجهت منافع امپریالیستها گردش

دارد. آیا خواننده روز "پاکسازی" را بباید دارد، و آیا نسبت به این مسئله

اندیشیده است که پاک کردن شعارهای انقلابی از روی دیوارها آنهم عمدتاً

در شلوغترین نقاط شهر چه معنی‌ای دارد. این شعارها بر علیه چه کسانی

بودند؟ پاکسازی هیچ چیز نبود جز پاک کردن ذهن انقلابی توده‌ها جز

محو تفکر انقلابی‌شان که اینگونه از آن‌ها بیرون آمده و حضور خود را در

تمام هستی مادی جهان اطرافش نشان میداد. آنها می‌خواستند توده‌ها را

از خاطرات مبارزاتی گذشته‌اشان جدا سازند. تا مباداً توده‌ها، هر زمان با

نگاه انداختن به‌گذشته به اندیشه مقایسه‌آن با حال بنشینند و آرمانها‌یشان

دوباره زنده شود. اینهمه برای فو نشاندن آتش و غلیان انقلابی توده‌ها

بود. اینهمه برای چه؟ برای آنکه قدرت طلبان دیگر به قدرت رسیده

بودند، از یکسو انقلاب هنوز بپایان نرسیده بود، و از سوی دیگر "می‌بایست"

پایان انقلاب را اعلام کرد. توده‌ها پیش میرفتند، می‌بایست آنها را دمی

نگاهداشت. پس دولت کنونی همه، این وظایف را بر عهده گرفت.

اما فریب توده‌ها چیزیست و تخفیف تضادها چیز دیگر. امپریالیسم

هرگز قادر به تخفیف تضاد بین خود و خلقها نیست. این از ذات‌طفیلیگری

آن ناشی می‌شود. همواره بودند کسانی که فروکش کردن مبارزات طبقاتی را

دال بر "تخفیف" تضادها میدانستند و در نتیجه به دره‌هولناکی در

می‌افتادند که پر از "شکوفه" و مهد "شکوفائی" نظام بود. اینان هرگز درک

درستی از تفاوت بین "مبارزه طبقاتی" و "مناسبات طبقاتی" نداشتند.

امروز همه با خون و گوشت خود حس می‌کنند که مناسبات بنیادی

تفجیری نگرده‌است. همان هست که بود. تضادهای مهم سرجای خود

باقیمانده‌اند و در نتیجه بشرط آگاهی مردم، با عطف به تجربه اخیر مبارزایتشان، و آگاهی آنها به انرژی مخرب انقلابی و تاریخ سازشان روز بروز خیزش انقلابی اوج بیشتری می‌گیرد. اگر انقلاب ما انقلابی است که با آن فرمان ایست داده‌اند، اگر انقلاب ما، انقلابی خفه شده‌است، این وظیفهٔ نیروهای صدیق خلق است که آنرا زنده کنند و آنرا پیش ببرند. حتی اگر در این راه پیشاہنگان قدمی بر ندارند، خود توده‌ها به پیش خواهند رفت، اما با نتیجه‌ای معلوم. یعنی شکست محتموم.

همین امروز، جنبش روزبروز رادیکالیزه‌تر می‌شود، و اوج بیشتری می‌گیرد. نگاهی به مبارزات خلق کرد بیاندازید، به مبارزات خلق ترکمن نظاره کنید، به مبارزات خلق عرب نظر بیافکنید، اینهمه تحصن کارگران و کارمندان را ببینید، همهٔ اینها دلیل این مدعاست.

غیر از اینها تظاهرات اول ماه مه چپها را و پس از آن تظاهرات ضد امریکائی و ترکیب عناصر شرکت‌کننده در آن را در نظر مجسم کنید و با موارد قبلی مقایسه نعائید. و آنوقت ببینید آیا جز این نتیجه که جنبش روزبروز رادیکالیزه‌تر می‌شود، نتیجهٔ دیگری باقی می‌ماند.

باتوجه به اهمیتی که امپریالیسم برای ایران چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی فائق است تا کی دست رویدست خواهد گذاشت، مسلماً "تا وقتی که اطمینان داشته باشد خود نیروهای داخلی می‌توانند جنبش را خفه و یا سرکوب کنند و بمحض اینکه امپریالیست باین نتیجه برسد که دیگر نیروی کنونی قابلیت کنترل را ندارد، مجبور است خود آشکارا به مقابله بر خیزد.

پس امکان هجوم امپریالیستها را نباید در وابسته بودن یا نبودن دولت خلاصه کرد، بلکه در رابطه با سطح و وسعت جنبش خلق باید نگریست. رابطهٔ امپریالیست‌ها با دولت تابعی از رابطهٔ آنها با کل خلق است.

اما غیر از این دلیل اصلی دلایل دیگری نیز هست که یکی از آنها مربوط به ساخت خود دولت امروزی می‌شود. اساساً "امپریالیستها در رابطه

با حاکمیت سیاسی دولتی میخواهند که بیانگر سلطه، مستقیم آنها باشد. تا در اجرای تمام سیاستهای خود، و تحرکی که این سیاست باید داشته باشد با سد و مانع برخورد نکنند. الگوی شاه را در نظر بگیرید که چگونه سگ رام امپریالیستها بود. و چگونه مملکت را دودستی تقدیم آنها نموده بود. و حال آنکه دولت کنونی که البته دولتی وابسته است، تحت تأثیر مبارزات توده‌ها، لااقل در شرایط کنونی "در خود عناصری دارد که اینان مزدور و خودفروخته نیستند و بی‌شک در اجرای سیاستها "مانعی" ایجاد می‌کنند (۱) در هر صورت با مجموع دلایل ذکر شده امکان هجوم امپریالیستها بوجود می‌آید. خلق‌های تحت ستم دنیا بارهای بار این تجربه، تلح را آزموده‌اند و شرافت انقلابی پیشاہنگ حکم می‌کنند تا این درس بزرگ تاریخی را به توده‌ها بیاموزد و ضمن پیشبرد مبارزات آنها، آنان را برای مقابله با چنین حادثه‌ای آماده بنمایند.

اما اپورتونیستها یک جانبه نگر هستند. سرشان در لاک خودشان است. آنها با خود فکر می‌کنند "امروز" چه می‌توانند بکنند، همان را می‌کنند. آنها "لحظه" را می‌بینند و "پروسه" را نمی‌بینند (این یکی دیگر از خواص اکونومیستها است) و بهمین جهت هیچ نقشه‌ای منطبق با روند واقعیت عینی نمی‌توانند داشته باشند نمی‌توانند حال را با آینده پیوند دهد، آنها همیشه سریزیر دارند، نه آنکه با قامت راست راه روند. دیدشان فراتر از نوک‌بینی اشان نمی‌رود. با هزار نقل و قول از مارکس و انگلش و لنس، "ثابت" می‌کنند که باید از "شرایط دموکراسی" استفاده کرد. و وقتی کسی یا کسانی می‌آیند و دیدگاهشان را نقد می‌کنند، نارسائیها و ناکافی بودن کارهایشان را متذکر می‌شوند، مسئله‌را همانطور که گفتم شلوغ می‌کنند تا در همه‌مه مسئله اصلی را بهمیاد فراموشی بسپارند فریاد می‌کشند و به دروغ می‌کویند

(۱) در هر صورت دولت کنونی بهترین دولت ممکنه برای امپریالیسم نیست، و این چیز غریبی نیست، امریکای لاتین، افریقا نمونه‌های بسیار به دست می‌دهد که چگونه امپریالیستها دولتهای وابسته‌خود را تعویض می‌کنند.

بنظر اینها نباید از "شایط دموکراسی" استفاده کرد بایدازه مین حال جنگید، اینها "چپ" اند. بگذارید آنها بهمین چیزها دلخوش کنند، بگذارید آنها فریاد بکشند و همه مه کنند، و ما در میان این صدای ضدو نقیض حرفهای خود را بزنیم.

بحث خود را در رابطه با یکی دیگر از اتهامات اپورتونیستها ادامه میدهیم. اپورتونیستها میگویند اینها به تشكیل توده‌ها اهمیت نمیدهند. "کار تشکیلاتی" بهاء نمیدهند و خزعبلاتی از این قبیل.

گره قضیه در کجاست؟ مسئله اینست که پیشاہنگ فقط وظیفه متشكل کردن توده‌ها را ندارد. همینجا توضیح دهیم که برای یک کمونیست در درجه اول محتوى عملکرد این شکل در مبارزه طبقاتی اهمیت بسیار دارد. ببینید لئنین چگونه بین "سیاست تردیونیستی" و "سیاست سوسیال - دموکراسی" مرزبندی میکند و ماهیت رفرمیستی اولی و جوهر انقلابی دومی را تشریح میکند. ما تا حدی این مسئله را قبل از "شرح داده‌ایم و در اینجا دیگر به آن نمی‌پردازیم. گفتیم که پیشاہنگ تنها وظیفه متشكل کردن توده‌ها را ندارد، بلکه علاوه بر آن، وظیفه حفظ این شکل نیز بر عهده پیشاہنگ است. در هر مقطع معین از تاریخ جامعه مفروض مناسب با شایط مبارزه طبقاتی، که شیوه‌ها و تدابیر مبارزاتی دشمن از جمله عوامل مهم آنند تنها شکلی از شکل میتواند قادر به حفظ و صیانت خود باشد. بنابراین بحث بر سرانکار شکل نیست (خود رفیق اشرف میگوید "تشکیل شوراهای و سندیکاهای کارگری کارخوبی است. ولی با این سندیکاهای شوراهای صنفی نمیتوان با هجوم نظامی امپریالیسم مقابله کرد". یا در صفحه ۵۸ از بردن ایدئولوژی مارکسیستی و شرکت در پروسه شکل طبقه کارگر در سازمانهای صنفی و سیاسی و گسترش دادن صفوں سازمان توسط کادرهای از کارگران آگاه صحبت میکند و آنگاه میافزاید "ولی وظیفه ما به همینجا ختم نمیشود، و حتی این وظیفه عمدۀ ما را هم تشکیل نمیدهد" بلکه بحث بر سرآنستکه در شایط ما این چه شکلی از شکل است که میتواند واحد کیفیت دفاع از خود

باشد، میتواند خود را حفظ کند و امر مبارزه را تداوم بخشد. وقتی رفیق اشرف میگوید "باید تودهها را مسلح کرد" این شکل را نیز تعیین کرده است: تنها ارتش خلق میتواند قابلیت حفظ بسیج تودهها را داشته باشد.
—اما به بسیج و حفظ بسیج تودهها چه نیازی است؟ امپریالیسم

و دشمنان خلق دارای زور سازمان یافته‌اند. آنها ارتش دارند، و همواره در لحظه قطعی با اتکا، بهاین وسیله بر سر تودهها هجوم می‌آورند. برای مقابله با نیروی مادی باید به نیروی مادی توسل جست. بنابراین مت Shank کودن تودهها میخواهد زور پراکنده تودهها را متمرکز سازد تا بتواند حمله و مقاومت دشمنان خود را خرد کند. بی‌شک برای ادامه، این جنگ تالحظه، پیروزی، تا وقتی که جامعه طبقاتی هستی دارد، نیاز به حفظ این تشکل نیز احساس می‌شود. پس تودهها در مقابله با امپریالیسم، برای ادامه، انقلاب، باید زور خود را سازمان دهند، آنهم در عالیترین شکلی یعنی ارتش. باید ارتش را بوجود آورند.

شیوه مبارزه، دشمن در تعیین شیوه مبارزه خلق بی‌اثر نیست بلکه ایندو بنحوی دیالکتیکی یکدیگر را تعیین می‌کنند. اگر قبول داریم که انقلاب ایران بپایان نرسیده، اگر قبول داریم که سلطه امپریالیسم برکشور ما پایان نیافته، اگر قبول داریم که باید انقلاب را بهپیش راند، پس باید از هم اکنون در فکر تدارک وسائل آن بود، و تمام تجربیات خلقهای جهان، و از جمله تجربه خلق خودمان نشان میدهد که "با این سندیکاهای و شوراهای صنفی نمیتوان با هجوم نظامی امپریالیسم مقابله کرد" صفحه ۶۳ پس باید به آن حلقه اصلی چسبید و آن را بدست آورد. با ارتش ضد خلقی تنها با ارتش خلق میتوان مقابله کرد. چه کسی باید اینها را بهتودهها بگوید. پیشاہنگ. این پیشاہنگ است که با آگاهی به قانونمندیهای حرکت مبارزه استمرار انقلاب را تضمین می‌کند و تودهها را در این راه پرپیچ و خم هدایت می‌کند.

بنابراین همانطور که گفته شد مسئله بر سر انکار آن اشکال از مبارزه

نیست که در شرایط فعل میسر است. بلکه مسئله بر سر تعیین دقیق اهمیت هر یک از این اشکال و سرانجام تعیین شکل اصلی مبارزه و شکل اصلی تشكیل است. یعنی آن شکل از مبارزه و تشكیل که بتواند ادامه انقلاب را تضمین کند. در قسمتی از این بخش اپورتونیستها را به دیدن "لحظه" و ندیدن "پروسه" متهم کردم. اکنون جای آن دارد تا دلایل خود را شرح دهیم.

برخی از آنها زمانی شعار میدادند "ارتش خلقی بپا میکنیم، میهن خود را رها میکنیم" و یا "تنها ره رهائی جنگ مسلح‌انهاست" و یا "پیش بسوی هسته‌های مسلح کارگری" ما نمیخواهیم آنها را با این سؤال بیازاریم که چه‌اقدامی، در این راه کرده‌اید. نه این را باید درجای دیگر بررسی کرد.

بلکه میخواهیم بپرسیم اگر اینان در نشریات مدام تذکر میدهند که انقلاب پایان نگرفته است. که امپریالیسم همچنان پابرحا مانده‌است. و سخنانی از این قبیل به‌چه دلیل از شعار پیشین خود دست کشیدند؟ چرا دیروز این شعار "چپ‌روی" نبود، اما امروز "چپ‌روی" است. بگذارید حالات مختلف آن را بررسی کنیم.

یا اپورتونیستها امروز اعتقاد پیدا کرده‌اند که شعار دیروزشان نادرست بود، پس صداقت انقلابی حکم میکند که این را واضح و روشن برای توده‌ها، برای آن صدها هزار نفری که با این شعار گلوبیشان را پاره میکردند صاف و پوست کنده تشریح نمایند و بگویند بنابر خاصیت "بالندگی" امروز دیگر آنکارها را قبول ندارند. یا آنکه اعتقاد دارند "شرایط فرق کرده است" که در اینصورت نیز باید تفاوت این دو "شرایط" را توضیح دهند. اما اصل قضیه اینستکه اپورتونیستها که دنباله‌رو توده‌هایند تحت تأثیر توده‌ها دچار هیجان شدند. و بهمین جهت حرشهای میزدند که خود بدان اعتقاد نداشتند (چون هیچ‌اقدامی درجهت آن نکردند)، و وقتی توده‌ها که مبارزه خودبخودی خود را انجام میدادند کمی شورشان فرو خوابید، اپورتونیستها نیز دچار "پژمردگی" روحی شدند. حقیقت اینست که این اپورتونیستها نبودند که این شعارها را میدادند، بلکه این توده‌ها بودند که

آنها را مجبور بهدادن چنین شعارهایی کردند و گرنه مدت‌ها بود که توده‌ها به عرصه فعال مبارزه کشیده شده بودند و بعد خود فریاد میزدند "رهبران ما را مسلح کنید" و این اپورتونيستها همزمان با آن در اطلاعیه و اعلامیه خود مینوشتند "ما میدانیم که هنوز توده‌ها آمادگی مبارزه مسلحانه را ندارند" (۱). آنها هیچوقت نقش پیشاهنگ برای خود قائل نبودند و نیستند (چون حزب، ستاد رژمنده برولتاریا و خود ندامت!!). آنها دنباله‌رو توده‌ها هستند، بهمین جهت اینجا رابطه بر عکس است غنای شعارهایشان بستگی به این دارد که جنبش خودبخودی، بخودی خود تاکجا توانست رشد کند. و آنوقت این آقایان دنباله‌روی خود را از توده‌ها حرکت کردن براساس واقعیات مشخص "میخواستند... آنها دنباله‌رو توده‌ها هستند و بهمین جهت هیچگونه پیوند منطقی بین شاردیروز و شعار امروزشان نمیتوانند پیدا کنند. آنوقت همین آقایان وقتی کسانی پیدا میشوند که میگویند باید توده‌ها را مسلح کرد، ابرو درهم میکشند، روی ترش میکند و میگویند توده‌ها آمادگی ندارند. فرض کنیم چنین چنین باشد (که نیست، ما مثالهای عینی را قبل "آوردیم"). اما چه کسی باید توده‌ها را آماده کند، چه کسی باید منافع واقعی آنها را به آنها بفهماند چه کسی باید آنها را به قبول شیوه‌های درست مبارزه تشویق نماید. پیشاهنگ. ولی آقایان خود میگویند ما پیشاهنگ نیستیم و ما نیز باعتبار عملشان این را قبول میکنیم. آنها بهما میگویند چون شما میگوئید توده‌ها را باید مسلح کرد، پس اعتقاد دارید همین حالا باید جنگید و این نمیشود. اتفاقاً "رفیق اشرف" با ظرفت بسیار این مسئله‌را توضیح داده است. آنجا که این گفتگو در میگیرد: س اگر بخواهیم بجنگیم - ج - باید خلق را مسلح کنیم، و اگر بخواهیم بجنگیم ج - باید خلق را بیشتر از آن مسلح کنیم. گرچه جنبه‌ای از این مسئله‌را در سطور فوق توضیح داده‌ایم، ولی لازمست از جنبه‌های

۱- نقل از اعلامیه اسفندماه ۵۶ درباره واقعه تبریز.

دیگر نیز به مسئله بپردازیم.

داشتن یک وسیله بمفهوم آن نیست که بوالهوسانه و یا فوراً "آن را بکار بگیریم. یک مثال ساده برای ذهن آقایان مسئله را روشن میکند. همین چماق بدستان امروزی را در نظر بگیرید، آنها می‌فهمند که مبارزه و انقلاب ادامه دارد. و فکر میکنند که باید در مقابل آن ایستاد و جلوی آن را گرفت پس خود را سازمان میدهند. میدهند چماق‌های قلچماق درست کنند اینها را در خانه یا خانه‌های جای میدهند. و بهنگام تظاهرات ضد امریکائی، و یا تظاهراتی که بنفع زحمتکشان برپا می‌شود، خود در نقاط مختلف پخش می‌شوند، اتومبیل‌هایی که از پیش تهیه شده چماق‌ها را باز میکنند و در محل موعود بین دستها تقسیم مینمایند، آنگاه چماق بدستان شعارگویان به جمعیت می‌تابند، آنها را زخمی و مجروح میکنند، صفوفشان را پراکنده میکنند. اینها فقط ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفرند و در هر تظاهراتی هستند اما با این همه فریاد صدها هزار نفر که گلوبیشن را پاره میکنند. "اتحاد، اتحاد ضرورت انقلاب" و یا وقتی دیگر خیلی خشمگین می‌شوند" ارجاع نابود است، آزادی پیروز است" مانع از آن نمی‌شو دکه چندصد زخمی و مجروح و حتی کشته از صفوف جمعیت بیرون آید و مانع از آن نمی‌شود که حتی تظاهر کنندگان نتوانند برنامه خود را بپایان برسانند.

از این مثال ساده دو نتیجه میخواهیم بگیریم. یکی اینکه این چماق بدستان از چماق خود در همه موارد استفاده نمیکنند، بلکه در مقابل با نیروهای متفرقی از آن سود می‌جوینند. اما اینها این هشیاری را دارند که از پیش چماقهای خود را بسازند، و خنجرهای خود را آبدیده سازند این مثال را کمی وسعت بخشد و به عرصه فراختر آن بکشانید، میدانید که فرماندهان مرتعج ارتش در صدد باصطلاح بازسازی آن هستند، و از این گله‌دارند که چرا به آنها اجازه سرکوب مردم بی‌گناه داده نمی‌شود. امریکا از داشتن ۱۵۰۰۰ افسری که در ارتش ایران جانبدار او هستند اظهار خشنودی میکند. اینهمه برای چه؟ آیا جزایnst که ضد انقلاب خود را آماده میکند. میخواهیم

بپرسیم چرا جانب انقلاب این هشیاری را نداشته باشد، چرا او از پیش خود را برای مقابله با حادثه‌ای که حتماً "اتفاق خواهد افتاد (زیرا خلق میخواهد انقلاب خود را به پیش ببرد) آماده نسازد.

دوم اینکه فریاد چهارصد هزار نفر که میگویند، "اتحاد، اتحاد ضرورت انقلاب" و یا "ارتجاع نابود است، آزادی پیروز است" مانع از آن نمیشود که در عمل ارجاع کامیاب و آزادی نابود گردد. مسئله این نیست که تظاهرکنندگان نیز حتماً چماق بردارند و به مقابله با چماق بدستان بر خیزند بلکه تاء کید روی این مسئله است که جواب چماق و اثر آن را با "شعار انقلابی" نمیتوان خنثی کرد. چرا که ضد انقلاب در مقابل تو قرار دارد و در حال عمل کردن است، او عمل می‌کند و آنوقت توبا نصیحت و اندرز بخواهی در او تاء شیر بگذاری. بازهم این مثال را کمی وسعت بخشد و به عرصه فراختر آن بکشانید. صرف داد و بیداد کردن و اظهار ناراحتی از بازگشت دیکتاتوری واعلام اینکه صدای چکمه‌فاسیسم را می‌شنویم نمیتواند قضیه را فیصل دهد. مسئله‌ای نیست که بتوانیم "عمل" و بطور مادی این کوششها را خنثی کنیم. باید توجه داشت اشکال مبارزه و مقابله با ارجاع بخودی خود و "فی نفسه" تعیین نمیشود بلکه این اشکال در ارتباطی دیالکتیکی باشیوه‌ها و تجربیات حریف مقابله تعیین می‌شوند. ما میدانیم و تجربیات تاریخی بسیار این را نشان داده است که امپریالیستها همواره در صدد بسط سلطهٔ خودند و در تعقیب این هدف از بکارگیری هیچ وسیله و ارتکاب به هیچ جناحتی خودداری نمیکنند. بهمین جهت ما باید چهار دست و پا نعل شده باشیم.

اشکال کار صرفاً "سیاسی یا سیاسی - صنفی آنچنان اشکالی هستند که تا حدی خاص میتوانند مبارزه را به پیش ببرند. این را کارگران ما نیز خوب میفهمند بگذارید مثالی را که یکی از این کارگران در تاء شدید این حکم گفته است ذکر کنیم: "آقادرنسته، مثل دنده‌ماشین، دنده‌یک را که میزند تا جائی میکشد، اونجا که رسید باید رفت تو دو" ... ولی در شرایط میهن ما بخصوص، امپریالیسم و دشمنان خلق شکیبائی بسط همین شیوهٔ مبارزه را نیز

ندازند، و بعلت موقعیت خود نمی‌توانند در صدد مقابله با آنها بر نیاپند، و بشدت آنرا سرکوب نکنند. اینجاست که وجه دیگر ضرورت تسلیح توده‌ها نمایان می‌شود. علاوه بر اینکه "یک خلق مسلح بهترین وسیله برای جلوگیری از ماجراجوئی امپریالیسم است" . . . سایه سلاح خود زمینه کارکرد دیگر شیوه‌های مبارزاتی است.

اما در هر صورت خلقهای ما برای کسب حقوق خود، چگونه باید اقدام کنند. باید آنرا گدائی کنند یا آنرا بستانند. چرا خلقد کرد در مقابل حملات سبعانه ارتش بندهوار تسلیم شود. چرا خلق ترکمن اسلحه خود را بر زمین بگذارد. این روشن است: هر کس که بر علیه خلق و مردم زحمتکش سلاح بر می‌کشد و در مقابل آنها می‌ایستد، ضد خلق است. چرا خلق با ضد خلق نجنگد و در مقابل آن به مقابله برنخیزد. بهمین دلیل است که رفیق اشرف ضمن آنکه جنگیدن را موقول به "تحول اوضاع" می‌کند اما با قاطعیت درمورد دو مسئله اظهار نظر می‌کند. یکی آنکه در هر صورت وسیله جنگرا از همین حالا باید تهیه دید، یعنی بطورکلی ارتش خلق را، و دیگر اینکه هر کجا که به خلق حمله نظامی شود، باید به مقابله با آن پرداخت.

اما فقط یک نکته دیگر. رفیق اشرف می‌گوید این شوراهای این سندیکاها را می‌توانند یک شبه نابود سازند. آیا او در گفته خود حق است؟ لازم نیست برای اثبات این حکم به تجربیات خلقهای دیگر اشاره کنیم، خلق ما و در درون آن پرولتا ریا خود این تجربه تلخ را آزموده است. فاصله سالهای ۲۰ تا ۳۲ را بیاورد. ۱۲ سال "دموکراسی" ، ۱۲ سال کار سندیکائی، ۱۲ سال کار "توده‌ای" . . . اما اینهمه بساط یکشنه برچیده شد. چرا که رهبران خائن جنبش هرگز در فکر آن نیافتدند تا خلق را برای مقابله با چنین حادثه‌ای آماده کنند. باید گذشته را دید، و از آن تجربه گرفت و آنرا چراغ راه آینده کرد.

"طبقه کارگر شعار مستقل سیاسی ندارد" بهجهمنی است.

این بحث دارای دامنه وسیعی است، و باید بصورت مستقل و بهتفصیل توضیح داده شود. معذلک باید تا آنجا که در حوصله این مقاله است، بهآن پرداخته شود.

هر طبقه اجتماعی دارای منافع خاص خود است. او برای حفظ و یا بسط و گسترش این منافع با طبقات دیگر به مبارزه بر می خیزد تا موقعیت اقتصادی - سیاسی هرچه عالیتری را بدست آورد. اینکه تا چه حد موفق شود، بطورکلی به شرایط تاریخی و سیاسی بستگی دارد که آن طبقه در آن قرار گرفته است. پرولتاریا نیز بعنوان یک طبقه اجتماعی دارای منافع خاص تاریخی است. اما تحقق این منافع با شرایط تاریخی جامعه مشخص مشروط میشود.

مثلاً یکی از شعارهای مستقل طبقه کارگر، دیکتاتوری پرولتاریا است. اما پرولتاریا زمانی میتواند این شعار را تحقق بخشد که نیروی مادی لازم برای اعمال آن را داشته باشد، وقتی میتواند آن را اعمال کند که توازن نیروهای طبقاتی به نفع او باشد.

یا مثلاً یکی دیگر از شعارهای مستقل طبقه کارگر، اشتراکی کردن تمام وسائل تولید است. اما زمانی پرولتاریا میتواند این شعار را ادامه دهد و آن را تحقق بخشد که تولید و مالکیت به حد معینی از مرکز خود رسیده باشد.

باید توجه داشت که وقتی مارکس و انگلیس و حتی لنین از انقلاب پرولتاری صحبت میکنند، منظورشان مقطوعی از تاریخ است که جامعه به آن حد از رشد خود رسیده که میتواند انقلاب سوسیالیستی را در دستور روز قرار دهد. اما در کشورهای زیر سلطه وضع به قرار دیگر است. در اینجا اقتصاد یک اقتصاد طفیلی با رشد ناموزون است، از یک طرف سرمایه در مقابل تمام خلق ایستاده است و از سوی دیگر این سرمایه در اشکال متفاوت و روابطی

متفاوت به استثمار بخشهای گوناگون خلق میپردازد . مثلا" سرمایه از طریق کارکرد قانون ارزش اضافی کارگر را که قادر هرگونه وسائل تولید است استثمار میکند . اما همین سرمایه استثمار دهقانان را بشکل دیگری انجام میدهد . به دهقانان قطعه‌زمینی میدهد (بعد از اصلاحات ارضی را در نظر بگیرید) ، اما تولید و بازتولید این دهقان بستگی تام به مقدار سرمایه‌ای دارد که در اختیارش هست . و چون خود دهقان قادر چنین سرمایه‌است باید آنرا از بانکها تهیه کند ، آنگاه مازاد تولید دهقان بشکل بهره و ربح در جیب بانکداران که همانا سرمایه‌داران امپریالیست و واپسگانشان هستند ریخته میشود . و این مکانیسم چنان عمل میکند که هیچگاه دهقانان قادر نمیشوند بازتولید خود را ارتقاء بخشنده و به موقعیت عالیتر اقتصادی دست یابند ، بلکه همواره بصورت تصاعده و وضع آن وخیمتر شده و سرانجام بارها کردن خانه و کاشانه‌راهی شهرها میشوند . بظاهر بین این پروسه و پروسه‌ای که در غرب طی میشود تفاوتی نیست . اتفاقا" اگر تشابهی وجود دارد این تشابه صرفا" تشابهی ظاهري است . و در ماهیت امر دو پروسه ، در دوسوی مخالفند . در غرب پروسه خانه‌خرابی دهقانان با شکوفائی نیروهای مولده متناظر است . اگر دهقانان خانه‌خراب میشوند ، در عوض کشاورزی توسعه می‌یابد ، تکنیک‌کار بالامیرود ، و تمرکز تولید هرچقدر بیشتر انجام می‌پذیرد . اما در اینجا روند درست بر عکس آن جریان دارد ، خانه‌خرابی دهقانان نه متناظر با رشد نیروهای مولده ، بلکه نتیجه ادامه پروسه تخریب نیروهای مولده است . با خانه‌خرابی دهقانان کشاورزی نیز بنا بودی کشانده میشود نه آنکه به سطح عالیتری ارتقا یابد . همین دیروز بود که شاه و اعوان و انصارش از نابودی کشاورزی سخن میگفتند و در اندیشه احیاء آن بودند ! ! نگاهی به آمارهای وارداتی بیاندازیم و ببینیم سهم محصولات کشاورزی تا چه حد است ؟ و همین امروز حکومت کنونی چگونه از وضع بدکشاورزی سخن میراند ، و بر "طاغوتیان" لعنت میفرستد ، به آنها ائیکه کار را به اینجا کشاندند . در غرب پروسه‌ای گذشت تا خود قطعه‌زمین عامل ادبی دهقان

شود. اما در کشور ما عامل ادبیات دهقان نه در خود قطعه زمین بلکه در رابطهٔ او با سرمایه نهفته است. در غرب زمین تا مدت‌ها بعنوان عامل‌عمده تولید در روستا نقش خود را حفظ می‌کند ولی در اینجا بعد از رفرم ارضی از همان ابتدا این سرمایه‌است که به عامل‌عمده تولید تبدیل می‌شود. همین بلا بصورت دیگر بر سر خرد و بورژوازی درآمد. میل سرمایه انحصاری به قبضهٔ تمام بازار، و سرکیسنه کردن هرچه بیشتر مردم بسیاری از شغل‌ها را نابود کرد و از بین برد، ... البته اینها ساده‌ترین مکانیسم‌های عملکرد سرمایه انحصاری در جامعهٔ ما است. مسائل بسیار دیگری نیز مطرح هست که تنها در پرتو مشاهده "کلیت" سیستم می‌توان تفاوت‌های کیفی بین این دو پروسه، یعنی پروسه عملکرد سرمایه در غرب، و بعد عملکرد سرمایه انحصاری در شرق را نشان داد. ولی ثا همینجا برای توضیح مسئله مورد نظر ما می‌تواند کافی باشد.

خوب. گفتیم مثلاً" یکی از شعارهای پرولتاپیا اشتراکی کردن وسائل تولید است، اما چه زمانی پرولتاپیا می‌تواند این شعار را ارائه دهد. همانطور که گفتیم زمانیکه تولید و مالکیت به حد معینی از تمرکز خود رسیده باشد. اما در کشورهایی چون کشورهای ما مسائل دیگری نیز مطرح می‌شود. و آن اینکه، حتی بشرط تمرکز تولید، آن نیروهای مولده می‌توانند در مالکیت پرولتاپیا قرار بگیرد. و عملکرد درست اقتصادی داشته باشد تا بتوان بر اساس این امکانات مادی سوسالیسم را ساخت. اما در اینجا اولاً" تولید در سطح وسیعی پراکنده است، و دوم اینکه بعلت وابسته‌بودن، بسیاری از نیروهای موجود که در امر تولید دخالت‌دارند بعد از حل تضاد خلق و امپریالیسم نمی‌توانند بکار آیند، و یا آنکه اساساً" بسیاری از حوزه‌های تولیدی، از آنجا که به تبعیت از نیازهای اقتصاد امپریالیستی ایجاد شده‌اند باید تعطیل گردند. یعنی جامعه باید دست به نوسازی بنیادی اقتصاد خود بزند. خلاصه سطح رشد نیروهای مولده واقعی و بالفعل جامعه، و از سوی دیگر پراکندگی عظیم تولید، پرولتاپیا را قادر نمی‌سازد تا برنامهٔ سوسالیستی

اجرا نماید.

پس پرولتاریا مجبور است برای گذار به سویالیسم مرحله‌ای را بگذراند که در آن قوانین اقتصادی بورژوازی همچنان عمل میکند، مجبور است مالکیت خصوصی را با ضوابط مشخصی بپذیرد. اما همهٔ اینها را طوری برنامه ریزی کند که درجهٔ ایجاد زمینه برای برقراری سویالیسم سیر کند. همین وضعیت بنیادی انعکاس خود را در سیاست میگذارد. پرولتاریا برای انجام اینهمه، باید پرچم مبارزه ضد امپریالیستی را در پیاپیش مبارزه بکشاند. باید امپریالیستها را بیرون رانده و قدرت دولتی را تصاحب کند. و در این امر خود به تنهایی توان انجام آن را ندارد. یکی بخاطر عوامل زیربنائی، و یکی بخاطر خصلت مبارزه ضد امپریالیستی و موازنۀ نیروهای طبقاتی و سهم آنان در این مبارزه. بنابراین پرولتاریا در طرح ریزی برنامهٔ انقلابی خود تنها بر روی آرمانهای تاریخی خود اتكاء نمیکند، بلکه منافع خاص هر یکاز این طبقات را که با منافع تاریخی او در تناقض است تاء مین مینماید و حل این تناقض را در پروسه تحول جامعه دموکراتیک نوین انجام میدهد.

شاید تا اندازه‌ای مفهوم اینکه چرا "طبقهٔ کارگر شعار مستقل سیاسی ندارد" روش شده باشد، معذلک توضیح بیشتر میتواند برخی دیگر از جنبه‌ها را روشن کند. اگر چه بعضی مطالب تکرار شود.

باید بین شعار تاریخی و شعار سیاسی تفاوت گذاشت. شعار تاریخی بیان کننده منافع تاریخی طبقه‌است. و شعار سیاسی بیان کننده منافع طبقهٔ در شرایط مشخص است. اولی جهت حرکت طبقه را نشان میدهد، و دومی وظیفهٔ عملی او را در اوضاع بالفعل. مثلاً "دیکتاتوری پرولتاریا شعار مستقل طبقهٔ کارگر است و معنی آن اینستکه پرولتاریا قدرت دولتی را به دست می‌ورد و هیچ‌یک از طبقات دیگر را در این قدرت سهیم نمیگرداند، اما در این جوامع، یعنی جوامع زیر سلطه پرولتاریا نمیتواند چنین شعاری را طرح کند، طرح این شعار باعث ایزوله شدن او در صفوف خلق میشود، پرولتاریا در اینجا به هژمونی خود در ماشین دولتی اکتفا میکند و از آن برای ایجاد

زمینه^۱ عینی جهت برقراری دیکتاتوری پرولتا^۲ria استفاده مینماید. پرولتا^۲ria در این مرحله شعار جمهوری دموکراتیک خلق را میدهد، یعنی قبول میکند تا دیگر طبقات و اقشار ضد امپریالیست در تعیین مضمون حرکت ماشین دولتی شرکت کنند، یعنی منافع خاص تمام این طبقات را که با منافع خاص تاریخی وی در تناقض است تاء^۳ مین میکند.

و یا "مثلا" اشتراکی کردن تمام وسائل تولید را در نظر بگیرید. پرولتا^۲ria بعلت شرایط مادی و بعلت نیاز پرولتا^۲ria به کشاندن توده های دهقانان و خرد^۴ه بورژوازی و دیگر اقشار و طبقات جامعه به عرصه مبارزه قادر نیست این شعار را مطرح سازد. پس برای مرحلمای او مالکیت خصوصی را قبول میکند.

درجومعی که سرمایهداری محصول رشد طبیعی حرکت آنهاست. منافع عام جامعه خود را در منافع خاص پرولتا^۲ria متبلور میسازد. بهمین جهت پرولتا^۲ria تنها با تحقق آرمانهای خاص خود است که میتواند آرمانهای کل جامعه را متحقق سازد. اما در اینجا بعلل تاریخی منافع عام خلق در منافع خاص کارگر تجلی نمی یابد. بلکه پرولتا^۲ria تنها با برآوردن منافع خاص طبقات است که میتواند به منافع خاص خود نیز دست پیدا کند.

پس "صف مستقل" طبقه^۵ کارگر چه میشود؟ آنچه که گفته شد ربطی به این مسئله ندارد، پرولتا^۲ria باید بعنوان یک طبقه با هویت تاریخی، با سازمان مستقل سیاسی، با برنامه مستقل انقلابی پا به میدان مبارزه بگذارد. و همواره باید مرز خود را با طبقات دیگر بفهمد. پرولتا^۲ria بعنوان یک طبقه^۶ مستقل پا به میدان میگذارد و به کمک پیشاهنگانش باید هژمونی خود را در مبارزه تاء^۷ مین نماید. مسئله بر سر تشکل مستقل، لزوم داشتن برنامه مستقل، آنچنانکه پرولتا^۲ria را از دیگر طبقات در عرصه مبارزه طبقاتی متمایز بسازد نیست. بلکه بحث بر سر محتوى طبقاتی این برنامه، و محتوى رابطه این تشکل با دیگر نیروهای خلقی است. وقتی رفیق اشرف میگوید "پرولتا^۲ria شعار مستقل سیاسی ندارد" دقیقاً بدین معنی است که پرولتا^۲ria

مجبور است در برنامه انقلابی خود نه برومنافع خاص و ویژه تاریخی خود، بلکه به منافع خاص تمام طبقات ضد امپریالیستی جامعه اتکا داشته باشد. یا مثلاً "برخی تصور کردند که منظور از این ایده آنست که شعارهای پرولتاریا را مثلاً" شعار جمهوری دموکراتیک خلق را، با همان محتوی و طبقه دیگری میتواند ارائه دهد. و یا اینکه خلاصه شعارهای پرولتاریا با شعارهایی که از جانب دیگر طبقات شرکت کننده اعلام میشود یکی است. نه همانطور که گفته شد معنی جمله بالا اینست: محتوی طبقاتی شعارهای پرولتاری در مبارزه ضد امپریالیستی تنها در برگیرنده منافع خاص پرولتاریا نیست، بلکه منافع خاص طبقات دیگر خلقی نیز در آن تاء مین میشود.

دربارهٔ شیوه برخورد اپرتونیستی و برخی از "خرده‌گیریها"

برخورد با اپرتونیسم و اپرتونیستها همواره یکی از وظایف اصلی مارکسیست - لینینیست‌ها است. اپرتونیستها درست بنا بر ماهیت خود جلوه‌های بس متنوع دارند. بهمین جهت افشاری واقعی آنها، نشان دادن چهره عریانشان نه در برخوردی لحظه‌ای، بلکه تنها در کوران پروسهٔ مبارزه امکان‌پذیر میشود، مثلاً "اپرتونیستها کاهی اصلاً" قادر به فهم یک مسئله نیستند، نفهمیدن یک مسئله خودبخود دال بر اپرتونیست بودن نیست. اما زمانی که فرد بعلت تعاملات عملی حقیرش، امکان فهمیدن را از خود سلب میکند آنوقت بهیک اپرتونیست تبدیل میشود. ولی بدتر از این بسیار موقع آنها خود را به کرگوشی میزنند یعنی نمیخواهند حرف طرف مقابل را بفهمند. معمولاً "در این موقع آنها کوشش میکنند تا برای دفاع از خود و بdst آوردن یک‌سنگر دفاعی بدوا" نظرات طرف مقابل خود را تحریف کنند و آنگاه با تکیه بر "اصول" بدانه‌باتازند. یا مثلاً "کوشش میکنند در برخورد با مسائل مرز مسائل اصلی و عمدۀ را با مسائل فرعی و غیر عمدۀ، فرق مسائل کلی را با مسائل جزئی مشوب کرده و آنگاه با

آشفته کردن ذهن نیروها برای مدتی سلطهٔ خود را حفظ کنند. و یا آنکه موقع بهتری پیدا کنند. فرصت طلبان پرمدعا فاقد اصولند، اما همواره از "اصول" حرف میزنند. آنها از "اصول" حرف میزنند تا بتوانند ایده‌های سخیف خود را به جامهٔ پرافتخار مارکسیسم – لینینیسم بیارایند، تا قدرت نفوذ بیشتری کسب کنند. اما آنها در عمل بی "اصول" اند پراگمانیست‌اند، و هرروز رنگ عوض میکنند. و "منطبق با شرایط" جلو میروند. برای گفته‌های خود واژن‌های مارکسیستی انتخاب میکنند اما بدان محتوای ضد مارکسیستی می‌بخشدند. خود را وفادار به اصول معرفی میکنند اما تفسیری ضد مارکسیستی از آن ارائه میدهند.

تاریخ جنبش‌کمونیستی جهان تمام این تجربیات را آزموده است. چگونه پلخانف، تروتسکی، کائوتسکی با تکیه بر "اصول" و با تلنبارکردن صدها نقل و قول در مقابل اندیشه‌های سرخ لینین ایستادگی میکردند و جنبش را به مرز میبردند. رفیق استالین چه خوب گفت که "اپورتونیستها نقاب بر چهره میزنند و باید این نقاب را از چهره‌اشان برانداخت.

هرقدر که جریان مارکسیسم – لینینیم انقلابی ضعیفتر باشد بهمان اندازه اپورتونیسم قدرت‌رشد و نفوذ بیشتری دارد. وتاریخ جنبش‌کمونیستی این حکم را آزموده است که مارکسیسم – لینینیسم واقعی تنها در مبارزه سرخ‌خانه با اپورتونیسم رشد و نمو میکند.

در برخورد با جزوی "صاحبه با رفیق اشرف دهقانی" حریفان اپورتونیست از تمام شیوه‌های یاد شده استفاده کردند. لینین میگفت "هر کسی در شیوهٔ برخورد با مخالفین آزاد است، و این حق مقدس هرفردی است، ولی مخالفین باید شرافتمدانه برخورد کنند". نمیدانم آیا واقعاً لازم بود تا این آموزش لینین را بار دیگر بیاد این آقایان بیان‌دازیم.

اپورتونیستها در میان آنهمه مسائلی که در جزوی طرح شده بود از همان ابتدا این را در دهانها انداختند که رفیق احساساتی برخورد میکند. آنها طوری این را بیان میکنند که انگار به کشف بزرگی نائل آمدند. و حال آنکه

خود مصاحبہ کننده افتخار این کشف "بزرگ" را از آنان سلب کرده بود. مسئلها از همان ابتدا بصورت مسخ شده برای خود طرح و در ذهن خود حل کردند، آنها از خود نپرسیدند این "احساسات" بیان چه اداراکاتی است. وکجای آن غلط و مذموم است.

ایلیا ارنبورگ از قول یکی از آموزگاران بزرگ پرولتاریا میگوید: نویسنده باید روح خوانندهٔ خود را بماتش بکشد. مارکسیسم خود یکسره شور است و رویاست. زیرا میخواهد آرمانهای طبقه‌ای را بهتحقق برساند که تحقق آزادی بشر است و بین آرمان با واقعیت موجود فاصله‌ایست که تنها با کار پیگیر و پرشور انسانها پرمیشود. آثار مارکسی‌اورق بزنید، هیجدهم برومرا اورا بخوانید و ببینید که چگونه مارکس در آنجا همچون شاعری بزرگ عرض وجود میکنند. پس در کجای مارکسیسم - لئینینیسم "احساسات" فی‌نفسه رد شده است. مسئله را اینطور نباید نگاه کرد. این خود احساسات نیست که بخودی خود میتواند مرود قضاوت قرار گیرد. بلکه منطقی که پشت آنست، و محتوی آن باید مورد بررسی قرار گیرد. اما اپورتونیستها این قسمت قضیه‌را مسکوت میگذارند. نه آقایان ببائید پاسخ دهید که چاشکالی دارد اگر از دردهای خلق خود، و از سوخته شدن یک کودک بی‌گناه سه‌ساله بدست مرتعین با احساسات آتشین صحبت کنیم. شما دربارهٔ بد بودن "برخوردا حساساتی" حرف زده‌اید، اما در این مورد حتی همان دلایل ملانصرالدینی خود را ذکر نکرده‌اید. ببائید بگوئید.

همین آقایان اینطرف و آنطرف گفته‌اند "اشرف فرد است، و تنها است". بروید از "ستاد نشیان" بپرسید که بعد از اعلام خبر جدائی اشرف از سازمان توسط سخنگوی سازمان، چقدر زنگ‌تلن به صدا درآمد، چقدر به ستاد رجوع کردند، چقدر توضیح خواستند. چه کسی میگوید اشرف تنها است! اشرف جزئی از یک جریان است که نسب آن به سلاله پرافتخار رهبران کمیر سازمان چریکهای فدائی خلق یعنی رفیق مسعود احمدزاده، رفیق عباس مفتاحی، رفیق امیرپرویز پویان میرسد. اپورتونیستها با این تمهدات

میخواهند ایده‌های رفیق اشرف را کم جلوه سازند. پس آشکارا "ووقیحانه دروغ میگویند. نه رفیق اشرف فرد نیست، رفیق اشرف پژواک طپش پر طنین قلب صدها فدائی شهید است. رفیق اشرف اراده زنده صدها فدائی شهید است. رفیق اشرف یک خط است، خطی که تداوم ذهن چریکهای فدائی ۵۰ است. خطی که حال را بهگذشته متصل میکند. رفیق اشرف بستر یک رودخانه است، رودی پرخوش که نیروی محرک آن عشق به خلق و عزم راسخ به تحقق آرمانهای او و ایمان به مارکسیسم – لینینیسم است. اینرا امروز آنها میگویند و تمام زندگی و انرژی خود را پشتوانه اثبات آن کرده‌اند. چهکسی میگوید رفیق اشرف فرد است شرم کند.

اپورتونیستها بعد از اینهمه درفشانی، سرانجام به کشف دیگری نائل آمده‌اند، آنها میگویند "این چه مصلحت بینی بود که بعد از خبر اعلام جدائی، وقتی پای فرد بهمیان آمد، در صدد توضیح بر میآید".

اینان بنا به ماهیت خود فراموشکارند، آنها فراموش میکنند همین‌چند ماه پیش بود که رفیق اشرف و رفیق محمدحرمتی پور را به‌خاطر انتشار جزو "دربارهٔ شرایط عینی انقلاب" بهباد انتقاد گرفته بودند، آنها فراموش کردند، و البته هواداران صدیق از همه‌جا بی‌خبر نمیدانند، که چگونه رفیق اشرف در مقابل این امر مقاومت ورزید. این اپورتونیستها همیشه مسئله را قاطی میکنند، تا به قول معروف‌از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. آنها مسائل مربوط به امور ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی را مخلوط میکنند. رفیق اشرف در فرصتی که بود در جزو "شرایط عینی انقلاب، اختلافات بینشی و ایدئولوژیکی خود را با سازمان در سطح عموم مطرح کرده بود. ادامهٔ جدالی که بین او و سازمان ادامه داشت در چهارچوب تشکیلاتی صورت می‌پذیرفت بود. رفیق در این قسمت میخواست با تعهد کامل عمل کند، و با توجه به وزنی که سازمان در ذهن توده‌ها و هواداران داشت می‌بایست کوشش نمود تا سنجیده‌ترین و بهترین شیوه ممکنه را برای مبارزه با این اپورتونیستها برگزید.

برای یک مارکسیست - لینینیست واقعی تخریب صرف مطرح نیست، بلکه امر تخریب را در رابطه‌ای دیالکتیکی با امر سازندگی به پیش می‌برد برای رفیق نیز این مطرح بوده چگونه می‌توان مسائل حقیقی را برای توده‌های هوادار مطرح کرد، آنطور که منجر به سرخوردگی و یا س و یا کانالیزه شدن نیروها بطرف جریانهای انحرافی نگردد؟ در چهاشکالی باید مبارزه را پیش برد تا واقعاً "مشی انقلابی تقویت گردد نه اپورتونیسم‌های رنگارنگ درون جنبش. اما پیش‌دستی خود اپورتونیستها از نظر عملی تمامی این ملاحظات را از بین برد. دیگر می‌باشد صریح صحبت کرد، و نتایج و عواقب آن را نیز قبول نمود و با اتخاذ شیوه‌های دیگر مسئله مبارزه را پیش برد. ملاحظات رفیق ملاحظاتی تشکیلاتی بودند، نه ملاحظاتی ایدئولوژیکی.

سخنی کوتاه و ختم کلام

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، درخت تناوری شده بود، درختی که از خون رفقای بسیار، و صادفترین فرزندان خلق جان گرفت و بالا رفت و شاخدداد. اپورتونیستها چون کرمهای موذی به جان آن افتاده‌اند. این حرف رفیق اشرف را که درباره تمام اپورتونیستها صدق می‌کند بخاطرداشته باشیم "باور کنید اپورتونیستها دروغ می‌گویند" و به بعد فردا، یک فردای تلخ ببینید تا چه حدی حقیقت داشت کمی هوشیاری هم امروز نیز می‌تواند این حقیقت تلخ را عیان سازد. نگاهی به اعلامیه شهدای ۸ تیر بیان‌دازید و ببینید که سازمان چگونه به شیوه‌ای اپورتونیستی اعتقادات رفقای گذشته ما را رد می‌کند و به تکرار ارجحیتی می‌پردازد که گوشهای ما سالهاست با آن آشناست. آری، آنها چون در اکولائی خون‌آشام، خون‌رفقای ما را چون شهدی مینوشند تا جان بگیرند، تا توان بگیرند و بتوانند اپورتونیسم خود را پیش ببرند. زیرا آنها میدانند اپورتونیسم آنها آنقدر رسواست که بخودی خود هیچ خریداری ندارد. آنها شرم نمی‌کنند. لخته‌های خون رفقای

راستین را به پشتوانه، پیشبرد ایده‌های سخیف خود ساخته‌اند. هیهات! هیهات! که نام فدائی چینن آلوده شود. باید شرم کرد وقتی شنیده‌می‌شد که آن اپورتونیستهای دیگر دم می‌گیرند "دروド بر فدائی، توده‌ای نهائی". فدائی خود را در مبارزه قاطع و بی‌امان با اپورتونیسم و رویزیونیسم شناساند. فدائی خود را در برخورد قاطع با ضدخلق به توده‌ها شناساند. و امروز این اپورتونیستهای حقیر زیر پوشش نام فدائی می‌خواهند آن را ملوث کنند و به لکه ننگی تبدیل کنند.

بر هر قطره خونی که بر خیابان میریخت نام فدائی هم نقش‌می‌بست این را به میاد بیاورید. آیا پژواک پرطینین "福德ائی، فدائی، تو افتخار مائی" در گوشها یتان زنگ نمی‌زند. و از این‌همه مسئولیتی که توده‌ها از فدائی می‌خواهند، آیا قلب یک فدائی را به طیش نمی‌آورد، آیا پشت او را به لرزه در نمی‌آورد. این احساس را تنها یک فدائی آگاه می‌تواند داشته باشد و اشرف یک فدائی است. این را از او بپرسید اشرف و یارانش می‌خواهند این درخت تناور را زنده نگهدارند، و آن را با خون پاک دل صاف هواداران صدیق از هر شائمه‌ای بشویند و خود آنها تن و جان خویش را ضامن چنین کوششی کرده‌اند، ببینیم تاریخ چه می‌گوید.

مستحکم باد صفوف چریکهای فدائی خلق

بر افراشته باد پر چم خونین چریکهای فدائی خلق ایران

جاویدان باد شهیدان به خون خفته خلق

مرگ بر اپورتونیسم

دیجیتال کنندہ : نینا پویان

۲۵ ریال

انتشارات: م-پیدسرخی